

مناظره با دکتر حسین سوزنچی (پاسخ به قسمت نهم)

حجت‌الله نیکویی

جناب آقای سوزنچی

همان‌طور که حدس می‌زدم، شما به‌جای پاسخ به نقدی که در قسمت قبل به استدلال‌تان دربارهٔ اعجاز محتوایی - معرفتی قرآن زدم، به مغالطهٔ ماهی دودی (مطرح کردن نکتهٔ انحرافی) پناه بردید و مطالبی بی‌ربط را مطرح کردید که حتی اگر درست باشند گرهی از کار فروبستهٔ شما باز نمی‌کنند. بدون تردید گفت‌وگوی حاضر سند تاریخی - علمی خوب و عبرت‌آموزی برای قضاوت معاصران و آیندگان به‌یادگار خواهد گذاشت، و من از این بابت بی‌نهایت خوشحالم. برویم سر اصل موضوع

شما در مقالهٔ نهم خود، که ابتدای ورودتان به بحث تحدی و اعجاز قرآن بود، سه دلیل برای اثبات اعجاز قرآن آوردید، یعنی قرآن را از سه جهت معجزه قلمداد کردید:

(۱) نظم ریاضی

(۲) فصاحت و بلاغت

(۳) معارف متنوع و محکم و عمیق

من نقد خودم را از سومی آغاز کردم، چون به‌نظرم اولاً مهم‌تر از موارد اول و دوم است و ثانیاً با نقدی که به این استدلال می‌زنم در واقع استدلال‌های اول و دوم هم فرو خواهند ریخت (در این مورد توضیح خواهم داد). اما بگذارید ابتدا بحث‌مان در این قسمت دست‌کم تا حدودی کامل شود، چون هنوز نکاتی مانده است که باید به آنها بپردازم.

استدلال یا تحدی شما به محتوای معرفتی قرآن (در مقاله نهم تان) چنین است:

می دانیم که به لحاظ تاریخی براساس شواهد و قرائن کافی و مورد قبول دوست و دشمن، پیامبر اکرم (ص) اُمّی و درس نخوانده بود. یک آدم بدون هرگونه تحصیلات، در یک دوران که شدت جهل و نادانی بقدری است که به دوران جاهلیت معروف شده، متن عالمانه‌ای آورده است که بزرگان معرفت و ادب و فلسفه، در خصوص بسیاری از مباحث آن قرن‌ها انگشت به دهان مانده‌اند و از عمق برخی مطالب آن ابراز تحیر کرده، و بعد از هزار و چندصد سال، هیچ حرفش، ردّ قطعی نشده است. قرآن در عرصه‌های مختلف حرف زده، از عرصه فلسفه و روانشناسی و جامعه‌شناسی گرفته تا زمین‌شناسی و جهان‌شناسی و ... کتابی نیست که فقط ناظر به حوزه معرفتی معینی باشد. با این حال، در تاریخ علم و دانش، هیچ سخنی از آن ابطال قطعی نشده است. این که یک آدم بدون هرگونه تحصیلات علمی حتی در حد سوادآموزی، کتابی بیاورد که حاوی معارف متعددی در عرصه‌های مختلف باشد که از طرفی برخی گزاره‌هایش اعجاب اهل فن را برانگیزاند و از طرف دیگر، هیچ‌یک از آن معارف در طول قرون متمادی به‌طور قطعی رد نشود، آیا کاری نیست که هیچ بشر دیگری نتوانسته و نمی‌تواند انجام دهد؟! نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت ...

... اما شما روی هر کتابی که به موضوعات مختلف و متنوع پرداخته باشد دست بگذارید ... بالاخره یک جاهایی است که ردّ قطعی شده است؛ چون از علم زمان خودش استفاده می‌کرده است. الآن هم در برخی آیات قرآن مناقشه می‌کنند. اما شما هم می‌توانید به همه مناقشات پاسخ بدهید؛ یعنی هیچ جای قرآن ردّ قطعی نشده است. ... این را امر خارق‌العاده‌ای می‌بینیم که مثل آن را نمی‌توان یافت.

من در قسمت قبل در نقد این استدلال ابتدا پرسیدم:

منظورتان از عبارت «ردّ قطعی» یا «ابطال قطعی» چیست؟ اگر منظورتان این است که «جمیع عقلای عالم از هر دین و مذهب و مکتبی و حتی خود مسلمانان آن اشکال یا نقد را وارد بدانند»، باید بگویم چنین ردّیه‌ای تقریباً درمورد هیچ کتابی (چه کتاب‌های مقدس مانند اوستا، تورات، انجیل و ...، و چه کتاب‌های دیگر در حوزه معارف بشری) وجود ندارد. البته ممکن است منظور شما از «ردّ قطعی» چیز دیگری باشد، که به امید خدا از زبان خودتان خواهیم شنید، اما خوب است بدانید که «قطعی بودن یا نبودن» یک مدعا یا استدلال، و «وارد بودن یا نبودن» یک نقد یا اشکال، به دیدگاه مخاطب برمی‌گردد. یک اشکال یا نقد ممکن

است از نظر من وارد و از نظر شما ناوارد باشد. من اشکالی را به قرآن وارد می‌کنم و از نظر خودم قطعاً اشکال واردی است، اما ممکن است خیلی‌ها آن را وارد ندانند. شما هم پاسخی به اشکال من می‌دهید که از نظر خودتان خیلی محکم و قطعی است اما ممکن است خیلی‌ها آن را قانع‌کننده نیابند. هر کدام از ما مدعیات و استدلال‌ها و نقدها و نظرات خودمان را مطرح می‌کنیم و قرار نیست همهٔ عقلای عالم بالاتفاق با ما هم‌دل و هم‌نظر شوند. هر کس را هم در قبر خودش می‌گذارند.

شما در مقدمات استدلال خودتان به کرات از عبارت «ردّ قطعی» استفاده کردید، و من، که طرف‌گفت‌وگو با شما هستم، آن را مبهم یافته‌ام و از شما خواستم منظورتان را توضیح دهید و رفع ابهام کنید. اما شما هیچ پاسخی ندادید. آیا همین عدم پاسخ‌گویی، به‌معنای سپرانداختن نیست؟

و اما استدلال شما را می‌توان به‌طور خلاصه چنین صورت‌بندی کرد:

مقدمهٔ اول: به‌لحاظ تاریخی براساس شواهد و قرائن کافی و موردقبول دوست و دشمن، پیامبر اسلام اُمّی و درس‌نخوانده بود.

مقدمهٔ دوم: این فرد اُمّی و درس‌نخوانده متن عالمانه‌ای آورده است که موجب حیرت بزرگان معرفت و ادب و فلسفه شده و برخی فرازهایش اعجاب اهل فن را برانگیخته است. و درضمن هیچ فرازی از آن در طول تاریخ به‌طور قطعی رد نشده است (به همهٔ اشکالاتی که از متن گرفته شده، می‌توان پاسخ داد).

نتیجه: این امر خارق‌العاده‌ای است که مثل آن را نمی‌توان یافت.

این استدلال نه صحیح است، و نه معتبر. به بیان دیگر، هم مقدماتش مخدوش‌اند، و هم نتیجه از مقدمات گرفته نمی‌شود (حتی با این فرض که مقدمات صادق باشند). ابتدا برویم سراغ مقدمهٔ اول، یعنی درس‌ناخوانده بودن پیامبر اسلام. این مقدمه در واقع ترکیبی از دو گزاره / مدعا است:

۱) به لحاظ تاریخی شواهد و قرائن کافی وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر اسلام درس نخوانده بود.

۲) نه تنها دوست (یعنی: مسلمانان مؤمن)، بلکه دشمن (یعنی: غیرمسلمانان و مخالفان و منتقدان) نیز این مدعا را قبول دارند و به آن اعتراف می‌کنند.

درباره گزاره / مدعای اول این پرسش مطرح است که شما براساس کدام شواهد و قرائن تاریخی معتبر می‌گویید پیامبر اسلام درس نخوانده بود؟ لابد می‌گویید: منابع تاریخی مانند سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد، مغازی واقدی، تاریخ طبری و ...، یا منابع حدیث مانند صحیح سیئه اهل سنت (صحیح بخاری و ...) و کتب اربعه شیعه (کافی و ...)! اما استناد به این منابع تاریخی و روایی دو اشکال عمده دارد:

اولاً همه آنها بیش از یکصد و پنجاه سال (و حتی پاره‌ای از آنها دو یا سه قرن) پس از مرگ پیامبر نوشته شده‌اند و همین فاصله و خلأ طولانی، اعتماد ما به آنها را سست می‌کند.

ثانیاً همه این کتاب‌ها توسط مسلمانان مؤمن نوشته شده‌اند و در مباحثه‌ای که میان یک مسلمان مؤمن (حضرتعالی) و یک غیرمسلمان منتقد (من) برقرار است، چنین منابعی به لحاظ قواعد منطقی حاکم بر مباحثات علمی، ذره‌ای اعتبار ندارند (برای مثال، اگر واقعه غدیر خم فقط در منابع شیعه آمده بود، شیعیان در احتجاج با اهل سنت منطقاً نمی‌توانستند به آن استناد کنند. اما چون روایت این ماجرا در منابع اهل سنت هم هست، عالمان شیعه در مباحثات خود با اهل سنت می‌توانند به آن استناد کنند). شما باید مدعای درس ناخوانده بودن پیامبران را با استناد به منابعی نشان دهید که غیرمسلمان‌ها یا سکولارها نوشته باشند. متأسفانه چنین منابعی وجود ندارند، و بنابراین مقدمه استدلال شما در حدّ مدعایی بی‌دلیل باقی می‌ماند.

اما مدعای دوم قطعاً کاذب است. آخر دوست عزیز چه کسی گفته است «نه تنها دوست، که دشمن هم مدعای درس ناخوانده بودن پیامبر اسلام را قبول دارد»؟ چرا از خودتان می‌بافید؟

مخالفتان و منتقدان اسلام معتقدند که این مدعا نه تنها فاقد دلیل معتبر است، بلکه اگر بخواهیم از قاعدهٔ جدل استفاده کنیم، نشانه‌هایی در خود منابع تاریخی - روایی مسلمانان هست که دست‌کم تاحدودی دلالت بر درس خوانده بودن پیامبر اسلام دارند. ممکن است شما دلایل آنها را ضعیف بدانید، ولی به هر حال این یک دروغ بزرگ است که «دوست و دشمن قبول دارند که پیامبر اسلام درس نخوانده بود».

بنابراین مقدمهٔ اول استدلال شما دست‌کم با این مشکل مواجه است که مطابق اصول و قواعد متدولوژی علم تاریخ نه تنها شواهد کافی به سود آن موجود نیست، بلکه به معنای دقیق کلمه اساساً هیچ شاهدهی به سود آن نمی‌توان یافت.

اما مقدمهٔ اول این استدلال یک مشکل دیگر هم دارد که قبلاً در کتابم (نگاهی به مبانی نظری نبوت) به آن اشاره کرده‌ام و آن بی‌ربطی به نتیجهٔ استدلال است. توضیح این‌که فرض کنیم پیامبر اسلام پیش از نبوت، به گونه‌ای رسمی مکتب نرفته بود و درس نخوانده بود و خواندن و نوشتن هم نمی‌دانست. اما آیا در چهل سالگی - که ادعای پیامبری کرد - فردی کاملاً عامی، بی‌سواد، بی‌تجربه، بی‌استعداد و بی‌خبر از همه چیز و همه جا بود؟ آیا در طول چهل سال زندگی، با هیچ عالم و حکیم و راهب و تاجر و شاعر و پیر و جوانی ملاقاتی نداشته و هیچ نکته‌ای از کسی نیاموخته و با تعالیم تورات و انجیل - با آن‌که در شهر و دیارش صدها یهودی و مسیحی زندگی می‌کردند و حتی عموی همسرش (ورقه بن نوفل) یک دانشمند مسیحی بود - هیچ‌گونه آشنایی نداشت؟ آیا در این مدت، به نمایندگی از طرف همسر ثروتمندش به سفرهای داخلی و خارجی نرفته بود؟ آیا دانش و تجربهٔ پیامبر در حد عرب بیابانگردی بود که جز مسائلی ساده و ابتدایی چیز دیگری نمی‌دانست؟ پاسخ همهٔ این سؤالات معلوم است. می‌توان به راحتی فرض کرد که پیامبر اسلام درس نخوانده بود و خواندن و نوشتن نیز نمی‌دانست، اما استعداد و نبوغ ذاتی و هوش سرشار و زندگی پُر فراز و نشیب او در طول چهل سال برایش کوله‌باری از دانش و معرفت و تجربه به ارمغان آورده بود.

به بیان دیگر اُمی بودن یا درس ناخوانده بودن به معنای این است که فرد، فاقد معلومات اکتسابی ای است که در پرتو قدرت بر خواندن و نوشتن به دست آمده باشد، نه این که هیچ چیزی از هیچ کس نیاموخته و هیچ دانش و معلومات و تجربیاتی نداشته باشد. بنابراین ممکن است شخصی اُمی باشد، اما هوش و ذکاوت و دانش و معلوماتش از هزار فرد درس خوانده بیشتر باشد. پس درس ناخوانده بودن پیامبر اسلام اگر هم واقعیت داشته باشد، مدعا (نتیجه استدلال) را پشتیبانی نمی کند. شما یک آیه و فقط یک آیه از قرآن را بیاورید که بیانش توسط پیامبر اسلام فقط و فقط در پرتوی درس خوانده بودن امکان پذیر بوده است!

اما برویم سراغ مقدمه اصلی و کلیدی استدلال شما که تحدی قرآن را نیز از همان مجرا مطرح کرده اید. در این مقدمه گفته اید:

این فرد اُمی و درس ناخوانده متن عالمانه ای آورده است که [هیچ خطا و لغزش و تناقض و کژی و انحرافی در آن راه ندارد، و چنان محکم و عمیق و دقیق و سنجیده است که] موجب حیرت بزرگان معرفت و ادب و فلسفه شده و برخی فرازهایش اعجاب اهل فن را برانگیخته است. در ضمن هیچ فرازی از آن در طول تاریخ به طور قطعی رد نشده است (به همه اشکالاتی که از متن گرفته شده، می توان پاسخ داد) (نقل به مضمون)

درباره این مقدمه باید گفت: هذا اول الکلام! مدعایی به این بزرگی را چگونه می توان به آسانی پذیرفت، درحالی که به اعتقاد مخالفان و منتقدان، محتوای قرآن پُر از خطا و لغزش و کژی و انحراف، و انواع ضعف های علمی، عقلی، اخلاقی و حتی ادبی است؟ آنها نقدهای فراوانی از جنبه های مختلف به متن قرآن دارند که از دیدگاه خودشان قطعاً وارد هستند، هرچند از نظر شما قطعاً وارد نیستند. پس در این جا صادق بودن مقدمه اصلی و کلیدی استدلال شما به شدت محل تردید و تأمل است و همین به تنهایی استدلال تان را بی ارزش و بی اعتبار می کند. در چنین وضعی شما باید صادق بودن مقدمه را نشان دهید و از آن در برابر نقدها دفاع کنید. در غیر این صورت از مقدمه ای استفاده کرده اید که در واقع مدعایی بی دلیل، و از نظر مخاطب شما واضح البطلان است.

من در نوشتار قبلی در برابر مقدمه اصلی و کلیدی استدلال تان گفتم:

من این مقدمه را قبول ندارم و شما چاره‌ای ندارید جز این که از آن دفاع کنید و نشان دهید که مبنای آن مدعا (یا مقدمه) ایمان صرف نیست.

سپس برای این که نشان دهم این مقدمه محل هزار شک و تردید و چون و چراست، چند نمونه از نقدها و اشکالات خودم بر متن قرآن را (از میان بیش از هزار مورد که فهرست آنها را جمع‌آوری کرده‌ام) آوردم. اما شما به هیچ کدام از آنها پاسخ نداده و به جای آن گفته‌اید:

به نظرم نیاز نبود این اندازه به خودتان زحمت بدهید. بسیاری از مستشرقان را سراغ دارم که با این گونه تفسیرهای بوضوح ناروا از قرآن چند ده برابر این اشکالات را مطرح کرده‌اند.

خوب حالا که چی؟ با این حرف مشکلات متن قرآن حل شد و مقدمه اصلی استدلال شما به کرسی نشست؟ مگر من ادعا کردم که اولین منتقد قرآن هستم و پیش از من هیچ کس نقدی به متن قرآن نزده و اشکالی از آن نگرفته است؟ این سخن شما اتفاقاً مدعای من در نقد استدلال تان را تقویت می‌کند، چون اعتراف به این واقعیت است که مقدمه اصلی استدلال شما از نظر مخالفان و منتقدان به هیچ وجه صادق نیست و شما باید به همه این اشکالات و نقدها پاسخ محکم و قانع‌کننده بدهید، در غیر این صورت استدلال شما مصداق «خود گویی و خود خندی، خود مرد هنرمندی» می‌شود.

من برای مثال با استناد به آیاتی از قرآن تصویر این کتاب از خدا را پیش کشیدم و گفتم خدایی که قرآن به ما معرفی می‌کند، خدای حقیقی نیست. شما در برابر این مدعای من گفته‌اید:

شما تصویری از خدا را به قرآن کریم نسبت داده‌اید. می‌شود تصور شما را مقایسه کرد با تصور میلیاردها انسان که عمده باورهایشان را از همین دین و همین قرآن گرفته‌اند؛ آیا واقعا برداشت این همه انسان از خدا در قرآن همین هیولای وحشتناکی است که شما ترسیم کرده‌اید؟! آیا مسلمانان به چنین خدایی باور دارند؟

آخر دوست عزیز چرا بحث را منحرف می‌کنید؟ من آن تصویر به قول شما «هیولایی» را با استناد به آیات قرآن آوردم. اگر فکر می‌کنید چنین تصویری ناشی از فهم غلط من از آیات

قرآن است، بگویند اشکالش کجاست و من چه اشتباهی کرده‌ام؟ چه کسی گفته است که تصور عموم مسلمانان از خدا برگرفته از قرآن است؟ اکثر قریب به اتفاق مسلمانان در عمرشان یکبار لای قرآن را بازنکرده و نخوانده و در آن تعمق نکرده‌اند. آنها مانند اکثر پیروان ادیان دیگر، درکی ساده و بسیط از خدا دارند (خدای عالم و حکیم و توانا و مهربان و عادل و ...)، همین و بس! وانگهی، درک عموم مسلمانان در بحث یا مناظره علمی میان من و شما چه محلی از اعراب دارد؟ این جا من هستم و شما! چنانچه مدعی هستید تصویر هیولایی از خدای قرآن ناشی از فهم غلط من از آیات مورد استناد است، باید ایراد آن را بگویند و نشان دهید من قرآن را درست نفهمیده‌ام، نه این که فهم عموم مردم را به رخ من بکشید.

در ادامه با اشاره به نمونه‌هایی که در نقد قرآن آوردم گفته‌اید:

اینها که نوشته‌اید خلاصه‌ای است از کتابی که قبلاً نوشته بودید و من در نقد مقدمه کتابتان توضیح دادم که اصلاً بحثهای شما منطقی نیست.

اولاً همه نقدها و اشکالاتی که به عنوان نمونه آوردم، از کتابم نبودند، پاره‌ای از آنها جدید بودند. ثانیاً باید گفت جل‌الخالق! شما در نقد مختصری که در کانال تلگرامی خود به مقدمه کتاب من (نگاهی به مبانی نظری نبوت) زدید، به نقدهای قرآنی من پاسخ دادید؟ یا این که فقط به صورت کلی ادعا کردید بحث‌های من در این کتاب منطقی نیست؟ شما در آن نقد چه توضیحی داده‌اید که می‌تواند پاسخ‌گوی اشکالات و نقدهای قرآنی من باشد و مشکل مقدمه اصلی استدلال‌تان را حل کند؟ گویا روی ادعاهای بی‌دلیل خودتان خیلی حساب باز کرده‌اید! من برای این که بتوانیم وارد بحث تحدی شویم به نقد مختصر و کلی شما به مقدمه کتاب پاسخ ندادم، چون باعث می‌شد مباحثاتی دامنه‌دار و طولانی میان‌مان درگیرد و هرگز نوبت به تحدی قرآن نرسد. اما به هر حال مایل‌م آن توضیح‌تان را که نشان می‌دهد اشکال من به استدلال شما غیرمنطقی است، در اینجا بیاورید تا خوانندگان درباره آن قضاوت کنند.

در ادامه به چند نکته به زعم خودتان جالب اشاره کرده‌اید که خوب است به تک‌تک آنها

بپردازم. گفته‌اید:

۱ - آیا جالب نیست که خود قرآن کریم همین مطالب را برای همه بشر نقل کرده که مردم زمان نزول قرآن راجع به قرآن چه می گفتند؟ شما بگویید آیه ۳۶ سوره صافات چه می گوید؟ «شاعر» در این آیه به معنای شاعری مثل سعدی و مولوی و حافظ نیست، بلکه به معنای یاوه گو است. اگر کسی به من و شما بگوید یاوه گوی دیوانه! آیا حاضریم آن را علیه خودمان ثبت تاریخی و جهانی کنیم؟ آیه ۶ سوره حجر چه می گوید؟ «ای کسی که می گویی قرآن بر تو نازل شده همانا واقعا قطعا تو دیوانه ای!» و همچنین آیه ۱۴ سوره دخان؟ در آیه ۳۱ انفال نقل می کند که مخالفان می گویند ما هم اگر بخواهیم مثل همین را می گوییم! و...

کفگیر یک مسلمان که به ته دیگ می رسد، سر از همین جاها درمی آورد! به جای پاسخ گویی به نقدها و اشکالاتی که به استدلال اش و همچنین به متن قرآن اش وارد شده، به این حرف های بی خاصیت روی می آورد.

اولاً پاسخ من به سؤال شما که پرسیده اید: «آیا جالب نیست که ...» منفی است. خیر، جالب نیست! می خواهید بگویم چرا؟ چون جواب مخالفان و دشمنان خودش را با فحاشی ها و توهین هایی دهها برابر بدتر و زشت تر داده است. در آیه ۲۸ سوره توبه آنها را نجس (دارای باطن آلوده و پلید) می خواند و در بسیاری آیات دیگر آنها را کر و کور و لال، حیوان و بلکه بدتر و پست تر از حیوان لقب می دهد! و آنها را سگ و الاغ خطاب می کند. (برای مثال نگاه کنید به: بقره/ ۱۷۱ + اعراف/ ۱۷۶ و ۱۷۹ + محمد/ ۱۲ + مدثر/ ۵۰ و ۵۱ + انفال/ ۲۲ و ۵۵ + بینه/ ۶ و ۷ + انعام/ ۳۹ + هود/ ۲۴ + جمعه/ ۵ و ۶). چرا به اینها اشاره نمی کنید؟

ثانیاً فرض کنیم که این نکته جالبی است. خوب که چی؟ چه چیزی را اثبات می کند؟ و چگونه؟

باز در ادامه پرسیده اید:

۲ - آیا جالب نیست که شاید نزدیک به تمام آنچه شما در نقد قرآن گفتید قبلا گفته شده و ثبت تاریخی شده است؟ زندگی لغت ریشه دار قدیمی است که همراه خود، حجم وسیعی از اشکالات آنها را دارد. مراجعه کنید، بعضی از آنها خیلی از حرفهای شما قویتر است. در غیر زنادقه هم اینها بود. یکی از روایات معروف و مفصل تاریخی، روایت جوانی است که نزد

حضرت علی ع آمد و گفت من در قرآن تناقض بسیار یافته‌ام! و حضرت به تمام سؤالات و اشکالات او گوش دادند و سپس جواب دادند. نمی‌خواهم بگویم پاسخهای حضرت علی ع را چون حضرت علی ع است قبول کنید؛ بلکه فقط می‌خواهم بگویم که این کار شما از همان ابتدای اسلام بوده است.

عجبا! این‌که از همان صدر اسلام، مخالفان و منتقدان پرسش‌ها و نقدهایی را در برابر مسلمانان و عالمان‌شان مطرح می‌کردند، امری طبیعی بوده و کسی در حالت کلی منکر وقوع چنین صحنه‌هایی از بحث و مشاجره و گفت‌وگو نیست. اما دو نکته مهم را باید بررسی کنیم:

نخست آن‌که آیا مسلمانان همه آن موارد را در منابع خود آورده‌اند یا در ثبت آن‌ها گزینشی عمل کرده‌اند؟ مثلاً آیا این را هم گفته‌اند که در مواردی مسلمانان یا عالمان‌شان از پاسخ‌گویی درمی‌ماندند، و یا در مواردی دیگر پرسش‌کننده را تهدید به قتل می‌کردند و حتی به طرز فجیعی به قتل می‌رساندند؟ همه اینها را باید با هم در نظر گرفت و جمع‌بندی کرد.

دوم آن‌که از این نکته به قول شما جالب چه نتیجه‌ای گرفته می‌شود؟ به قول معروف، خوب که چی؟ با این حرف‌ها چه مشکلی حل می‌شود؟ خودتان بگویید مشخصاً می‌خواهید چه نتیجه‌ای از این نکته به اصطلاح جالب بگیرید؟ الآن به نظر شما معلوم شد که نقدها و اشکالات من به استدلال شما و متن قرآن‌تان بی پایه و اساس است؟ اعجاز قرآن اثبات شد؟ چرا سطح بحث را این قدر پایین می‌آورید؟

باز در ادامه پرسیده‌اید:

۳ - آیا جالب نیست که در قرن پانزدهم هستیم و شما با این حرارت در صدد نشان دادن واضح‌ترین نقص‌ها و عیوب قرآن هستید و در تعجبم کتابی که شما این طور توصیفش کردید چگونه تاکنون تاب آورده؟ توجه کنید که در طول تاریخ چه فرصتهای بسیار مناسبی پیش آمده تا این کتاب نسبتاً منسیاً شود، در بحرانی‌ترین برهه‌های تاریخی، که یک دهم آن کافی بود تا قرآن، اگر اشکالات شما را هم نداشت، محو شود. اما قرآن با همه این توصیفاتی که شما کردید نه تنها کمر خم نکرد، بلکه و بلکه! چه کار کرد؟ نوابغ بشر را بسیج کرد تا آن را نگه دارند! آیا سخت‌تر از حمله چنگیز و هلاکو داریم؟ خلافت ۵۰۰ ساله عباسیون به

عنوان سمبل و محور اسلام، محو شد، حالا وقت این بود که ایرانی‌ها نفس راحت بکشند و خودشان را از دست اسلام و قرآن راحت کنند! اما چه کردند؟ با فاصله کمی تمام بازماندگان و فرزندان چنگیز را مسلمان کردند و از آنها حاکمان مسلمانی ساختند که زبانه زدند! مگر قرآن در طول تاریخ فقط همین عقبه را عبور کرده است؟ و در همین قرن پانزدهم ببینید مثل شما شبانه‌روز چقدر تلاش دارید تا کلیشه‌ها را تکرار کنید! اما اگر با خود خلوت کنید و منصفانه فکر کنید آیا ۵۰۰ سال آینده قرآن از دایره این بحثها خارج شده است؟ یکی از سنگین‌ترین و مهمترین بحثهای بین رشته‌ای، دستیابی به شاخص‌های ارزیابی پتانسیل بقاء یک چیز در طول تاریخ است.

دربار این سخنان منبری که چیزی از تَه‌شان در نمی‌آید می‌پرسم: بله خیلی جالب است! ولی خوب که چی؟ تورات و انجیل و اوستا و کتاب‌های دیگر هم از بین نرفتند و باقی ماندند. در هند و چین، و به‌طور کلی در آسیای جنوب شرقی، دهها و صدها دین و مذهب با هزاران سال قدمت تاریخی و صدها میلیون پیرو هنوز باقی مانده و هستند. این چه چیزی را اثبات می‌کند؟ گمان کرده‌اید با مطرح کردن نکات انحرافی و حرف‌های صد من یه غاز می‌توانید از پاسخ‌دادن به پرسش‌ها و نقدهای من طفره بروید؟ می‌بینید نه تنها استدلال‌تان در اثبات اعجاز قرآن فروریخته، بلکه با نقدهایی محکم به متن قرآن مواجه شده‌اید که پاسخی برای آنها ندارید، و حالا به مغالطه ماهی‌دودی پناه آورده‌اید؟

من گفته بودم:

شما عقلاً و منطقاً نمی‌توانید خطاب به کسی که متن قرآن را مملو از لغزش‌ها و خطاهای علمی، عقلی، اخلاقی و حتی ادبی می‌دانند، بگویید: اگر راست می‌گویید سوره‌ای مثل قرآن بیاور.

شما در پاسخ گفته‌اید:

به نکته بسیار خوبی اشاره کردید. اتفاقاً تفاوت روش بحثی که من پی می‌گیرم در همین است که به چنین شخصی می‌گوید تنها و تنها اگر تعصب را کنار بگذاری می‌توانی در بحث تحدی قرآن شرکت کنی! تعصب داشته باشی و بگویی دو دو تا چهار تا، در قرآن چهار تا نمی‌شود، با متعصب چه کنیم؟! بله. من به کسی که چنین باوری همراه با تعصب دارد قطعاً

نمی‌گویم سوره‌ای مثل قرآن بیاور؛ زیرا آنچه وی در ذهن خودش از قرآن ساخته است با آنچه به عنوان قرآن در میان ما موجود است بسیار تفاوت دارد. فهم شخصی او تفاوت جدی با واقعیت نفس‌الامری قرآن دارد و من هیچ دلیلی نمی‌بینم که بخواهم فهم شخصی یک معاند را اصلاح کنم.

آخر صداقت در بحث علمی هم خوب چیزی است! به هیچ‌کدام از نقدهای من به متن قرآن پاسخ نمی‌دهید و به‌جای آن مرا به عناد و تعصب و فهم غلط از قرآن متهم می‌کنید! و برای طفره‌رفتن از پاسخ‌گویی، این‌گونه بهانه می‌آورید که: «من هیچ دلیلی نمی‌بینم که بخواهم فهم شخصی یک مُعاند را اصلاح کنم!»

اما این‌که گفته‌اید:

من می‌گویم حتی تمام آتئیست‌هایی که اصل خدا را قبول ندارند می‌توانند در بحث تحدی قرآن شرکت کنند! چگونه؟! با روش شناخته‌شده آکسیوماتیک می‌توان چند اصل موضوع را فرض گرفت و به عنوان واکاوی یک سیستم محض (Pure System) بحث را جلو برد، و پس از آن سراغ این نفس‌الامر قرآن برویم و ببینیم چگونه است؟

در حدّ یک ادعا می‌ماند برای آینده تا ببینیم چگونه این کار را می‌کنید. به نظرم به‌جای حواله دادن به نسیه، نقد را بپسبید. فعلاً در وضعیت کنونی تلاش کنید خود را از مخصصه‌ای که گرفتارش شده‌اید نجات دهید!

گفته‌اید:

... انصاف در بحث این است که هیچ‌یک از کاراکترهای مثبت و منفی بحث، بایکوت نشود. مثلاً همان برهان نظم ریاضی - که البته خودم الان آن را محور معجزه نمی‌دانم اما عرض کردم در حدی هست که یک آدم بی‌طرف را به تامل وادار کند - را چرا پاسخ ندادید؟

اولاً فقط برهان ریاضی شما نبود که به آن جواب ندادم، به تحدی یا استدلال‌تان درباره فصاحت و بلاغت قرآن هم نپرداختم، و گفتم که نقد و بررسی استدلال اصلی شما (تحدی به محتوای قرآن) طولانی شد و دو دلیل دیگر را به قسمت‌های بعدی موکول کردم. اگر

می‌خواستم به همه مطالب شما جواب بدهم، حجم نوشتارم به شصت یا هفتاد صفحه می‌رسید و این خوب نبود.

ثانیاً شما برهان نظم ریاضی در قرآن را فقط نام بردید و اشاره‌ای هم به عدد نوزده کردید، بدون این‌که بگویید نظم ریاضی موردنظر شما کدام است؟ شما از کدام نظم ریاضی سخن می‌گویید؟ اعداد و ارقام موردنظر و روابط میان آنها را بیاورید تا ببینیم اولاً واقعیت دارد یا نه، و ثانیاً چه نتیجه‌ای می‌توان از آن گرفت.

بررسی تحدی قرآن به فصاحت و بلاغت

اکنون نوبت به بررسی تحدی قرآن به فصاحت و بلاغت می‌رسد. استدلال شما برای اثبات اعجاز قرآن به لحاظ فصاحت و بلاغت، چنین است:

همه می‌دانیم عرب جاهلی نتوانست درمقابل پیامبر به تحدی پاسخ بدهد. اگر پاسخی قابل‌اعتنا می‌داد که این همه جنگ رخ نمی‌داد. این‌ها با پیامبر این همه جنگیدند. جنگ خیلی هزینه‌بر است. اگر مدار فصاحت و بلاغت باشد، پس چرا این‌ها که اهل فصاحت و بلاغت بودند چیزی نیاورند که مسلمان‌ها قانع بشوند؟ دقت شود بحث من این نیست که تاکنون همه اعجاز ادبی قرآن را قبول کرده‌اند و کسی قرآن را نقد نکرده است. بلکه بحث من این است که تا امروز هرکاری کردند، و حتی نقد قرآن هم نوشته‌اند، اما هیچ‌کس جرأت تحدی نکرده و معدود مواردی هم که تحدی کردند وقتی به متخصصان مراجعه می‌شود عموماً اذعان می‌کنند که سخیف است و برای مخالفان هم چنگی به دل نمی‌زند. دشمنان اسلام این همه برای نابودی اسلام هزینه کرده و می‌کنند، آیا به صرفه‌تر نیست که به جای این هزینه‌ها، یک چیزی شبیه قرآن بیاورند که قابل‌اعتنا باشد و مورد استقبال قرار بگیرد؟ کتاب‌های ادبی خیلی خوبی در جهان نوشته می‌شود. خود عرب، این همه شعر می‌گویند؛ این همه متن ادبی قوی می‌نویسند؛ این همه مسیحی سخنور عرب در تاریخ بوده و همین الان وجود دارد؛ اما چرا آن مسیحیانی که مدعی‌اند که یکی دو تا سوره آورده‌اند، این قدر سخیف است که خود مسیحیان حتی به‌عنوان یک متن ادبی متوسط هم بدان اعتنا نمی‌کنند.

این استدلال اولاً سراسر دروغ و فریبکاری و مغالطه است، و ثانیاً ضرب‌المثل «خود گویی و خود خندی، خود مرد هنرمندی» را به یاد آدمی می‌آورد. بگذارید ابتدا مروری بر مقدمات آن بکنیم. استدلال با این مقدمه آغاز می‌شود:

همه می‌دانیم عرب جاهلی نتوانست درمقابل پیامبر به تحدی پاسخ بدهد. اگر پاسخی قابل‌اعتنا می‌داد که این همه جنگ رخ نمی‌داد. این‌ها با پیامبر این همه جنگیدند. جنگ خیلی هزینه‌بر است. اگر مدار فصاحت و بلاغت باشد، پس چرا این‌ها که اهل فصاحت و بلاغت بودند چیزی نیاورند که مسلمان‌ها قانع بشوند؟

این مقدمه دو گزاره را در خود دارد:

(۱) عرب جاهلی نتوانست درمقابل پیامبر به تحدی پاسخ بدهد.

(۲) مخالفان و منتقدان پیامبر اسلام به همین علت با او جنگیدند.

خوب حالا دلیل و سند و مدرک شما برای این دو مدعا چیست؟ این حرف‌ها را از کجا آورده‌اید؟ از منابع تاریخی خودتان؟! با عرض پوزش این منابع به دلایلی که پیش از این آوردم در مباحثه میان یک مسلمان مؤمن و یک غیرمسلمان منتقد به‌لحاظ اصول و قواعد حاکم بر مباحثات علمی و عقلی هیچ ارزش و اعتباری ندارند. این ادعاها داستان‌های خودتان است و فقط به درد خطابه و منبری می‌خورد که عده‌ای مردم مؤمن و عامی و از همه‌جا بی‌خبر پای آن می‌نشینند و شما هم با خیال راحت هرچه دلتان می‌خواهد به خورد آنها می‌دهید. در یک مباحثه علمی و جدی با مخالفان و منتقدان باید اسناد و مدارک و شواهدی ارائه دهید که به‌لحاظ اصول و قواعد متدولوژی علم تاریخ موردقبول هر دو طرف باشند، نه فقط یک طرف دعوا. به روباه گفتند شاهدت کیست؟ گفت دُم! بگذریم از این که حتی مطابق همان منابع تاریخی مورداستناد شما آغازکننده اولین جنگ (بدر) خود مسلمانان (به فرمان پیامبر اسلام) بودند و بسیاری از جنگ‌های بعدی را نیز مسلمانان آغاز کردند. مطابق منابع تاریخی خودتان پیامبر اسلام دستور ترور مخالفان و منتقدان را می‌داد. به بیان دیگر مدعیات شما در مقدمه اول استدلال‌تان حتی با منابع تاریخی خودتان چندان تأیید نمی‌شوند.

و اما مقدمهٔ دوم استدلال شما به‌طور خلاصه این است که:

[دشمنان اسلام از هزار و چهار صد سال پیش] تا امروز هرکاری کردند، و حتی نقد قرآن هم نوشته‌اند، اما هیچ‌کس جرأت تحدی نکرده و معدود مواردی هم که تحدی کردند وقتی به متخصصان مراجعه می‌شود عموماً اذعان می‌کنند که سخیف است و برای مخالفان هم چنگی به دل نمی‌زند.

این نیز از همان ادعاهایی است که فقط به درد بالای منبر می‌خورد. من در مقالهٔ تحدی قرآن که هجده سال پیش نوشتم و در کتابم آمده، پاسخ این ادعاهای سست را داده‌ام و نمی‌خواهم آنها را تکرار کنم (خوانندگان عزیز می‌توانند به کتاب مراجعه کنند). در این جا به یک نکتهٔ کوتاه اکتفا می‌کنم و آن این‌که کافی است به اینترنت مراجعه و عبارت «سوره من مثله» (عربی) یا «سوره‌ای مثل قرآن» (فارسی) یا A sura like it (انگلیسی) را در گوگل و یوتیوب جستجو کنید تا ببینید در همین عصر حاضر دهها مورد پاسخ به تحدی قرآن توسط پیروان ادیان دیگر و حتی ملحدان موجود است (مانند سوره‌های زکریا، طوبی، خلق، طلاسیم و ...).

اما سؤال مهم و اساسی این است که داور در این میان چه‌کسی است؟ شما در پاسخ می‌گویید «متخصصان». بسیار خوب در سراسر دنیا هزاران متخصص زبان و ادبیات عرب و نویسنده و شاعر و ادیب عرب‌زبان وجود دارند که از پیروان ادیان و مذاهب مختلف (مسیحی، یهودی و ... و حتی ملحد) هستند. اکنون فرض کنید یک مسیحی در پاسخ به تحدی قرآن سوره‌ای کوتاه می‌آورد و می‌گوید بفرمایید این هم یک سوره مثل قرآن و بلکه بهتر از آن (برای مثال: سوره خلق). طبیعی است که از نظر خودش این سوره نه تنها مثل قرآن، بلکه حتی بهتر از آن است. اما آیا نظر او به‌عنوان یک طرف دعوا در این مسابقه یا معارضه، اعتباری دارد؟ هرگز! اما نظر شمای مسلمان هم منطقاً اعتباری ندارد، چون شما خودتان یک طرف دعوا هستید. تحدی چیزی از نوع معارضه یا مسابقه است، و در هیچ معارضه یا مسابقه‌ای داور نمی‌تواند یکی از طرفین دعوا باشد. کسانی غیر از طرفین دعوا باید داور باشند.

از طرفی شما خودتان با تأکید ادعا می‌کنید: سوره‌هایی که در پاسخ به تحدی قرآن ساخته می‌شوند «حتی از نظر متخصصان غیرمسلمان» هم ضعیف و سخیف هستند و توان مقابله با قرآن را ندارند. بسیار خوب، پس شما از چه می‌ترسید؟ مطابق قاعده عقلی و منطقی در مورد داوری در تحدی، و همین‌طور مطابق ادعای خودتان باید بگذارید دیگران نظر بدهند، و شما دخالت نکنید. اکنون این سوره را به کدام متخصصان عربی غیرمسلمان می‌دهید تا داوری آنها را جویا شویم و ببینیم مثل قرآن (و حتی بهتر از آن) هست یا نه؟ ممکن است لطفاً نام چند نفر از همین متخصصان را بیاورید؟ من به‌عنوان یک فرد عامی و غیرمتخصص، خودم نمی‌توانم قضاوت کنم و می‌خواهم نظر متخصصان را جویا شوم. ممکن است لطفاً مرا راهنمایی کنید و اسم و آدرس چند متخصص را بدهید؟

اکنون بگذارید از زاویه‌ای دیگر به این موضوع نگاه کنیم. شما می‌گویید این سوره توان مقابله و هم‌آوردی با قرآن را ندارد. می‌پرسم چرا؟ در این جا شما شروع می‌کنید به بیان نقاط ضعف ادبی و محتوایی آن از منظر خودتان. خوب طرف شما (همان فرد مسیحی) هم درمقابل می‌گوید اولاً اشکالاتی که می‌گیرید وارد نیستند، و ثانیاً مگر قرآن خودتان عاری از انواع خطاها و ضعف‌های ادبی و محتوایی است؟ اگر قرار بر این باشد، صدها برابر بیشتر از این نقاط ضعف در متن قرآن شما هم هست. چرا استاندارد دوگانه؟ شما در پاسخ می‌گویید: نه‌خیر! قرآن هیچ نقطه‌ضعفی ندارد! و جنگ و دعوی بی‌پایان میان شما آغاز می‌شود! در این صورت می‌دانید تحدی قرآن سر از کجا درمی‌آورد؟ هیچ‌چیز جز یک ادعای پوچ!

و اما اشکال اصلی و اساسی استدلال شما (تحدی قرآن به فصاحت و بلاغت)

استدلال شما دو اشکال عمده و اساسی دارد که به اختصار توضیح می‌دهم:

۱) پیش فرض استدلال شما (و عموم متکلمان اسلامی) این است که قرآن نه تنها متنی فصیح و بلیغ است، بلکه فصاحت و بلاغت آن در چنان اوجی قرار دارد که حیرت اهل فن را برانگیخته است! با عرض پوزش این یک دروغ بزرگ است. فصاحت به معنای شیوایی و روان بودن سخن، و بلاغت به معنای «گویا و رسا بودن کلام و خالی بودن آن از ابهام و ایهام و غموض و پیچیدگی» است. آیا قرآن واقعاً واجد چنین وصفی آن هم در حد اعجاز است؟ اگر چنین است، چرا در فهم و تفسیر قرآن این همه اختلافات عظیم و تشتت آراء در بین عالمان اسلام وجود دارد؟ اُمت اسلام در فهم معنای قرآن به صدها فرقه تقسیم شده و حتی عالمان درون هر فرقه هم در تفسیر آیات قرآن و فهم معانی آن هزارگونه اختلاف و تشتت آراء دارند. با چنین وضعی چگونه ادعا می کنید که: متن قرآن آن قدر فصیح و بلیغ (شیوا، روان، گویا، رسا و عاری از ابهام و ایهام و غموض) است که آدمی را به حیرت می اندازد؟

۲) همان اشکالی که در قسمت قبل به استدلال اصلی شما (تحدی به محتوای معرفتی قرآن) وارد کردم و در همین قسمت پیش از این به اختصار آوردم، در این جا هم صدق می کند، توضیح این که: مخالفان و منتقدان معتقدند که سرتاسر قرآن پُر از اشکالات و ایرادات و ضعف های ادبی است، آنگاه شما به آنها می گوئید: اگر باورتان نمی شود که قرآن کلام خداست، متنی بیاورید که به لحاظ ادبی (فصاحت و بلاغت) مثل قرآن باشد؟ آیا این خنده دار نیست؟ طرف دعوی شما یک مسلمان مؤمن نیست، بلکه غیرمسلمان منتقد است! چرا به این نکته توجه نمی کنید؟ من به عنوان یک غیرمسلمان منتقد، صدها نقد و اشکال ادبی به متن قرآن دارم، شما اول باید به تک تک آنها جواب محکم و قانع کننده بدهید و نشان دهید که هیچ کدام از آن نقدها و اشکالات وارد نیستند، و متن قرآن به لحاظ ادبی و قواعد فصاحت و بلاغت واقعاً عاری از هرگونه ضعف و خطا و لغزش است. آنگاه اگر من به این موضوع اعتراف کردم ولی در عین حال متن قرآن را بشری دانستم، وارد بحث تحدی شوید. در غیر این صورت تحدی در برابر امثال من به لحاظ منطقی نامعقول است.

متن قرآن در بسیاری از فرازهایش چنان مغشوش و مشوش و مبهم و چندپهلوی است که از همان صدر اسلام مفسران را به تنگناهای سخت و تکلفات شگفت‌انگیز انداخته و آنها را دچار اختلافات عظیم و عمیقی کرده است که خودتان بهتر از هر کس دیگری می‌دانید ولی هرگز از خودتان نمی‌پرسید که اگر این کتاب واقعاً از سوی خدای عالم و حکیم برای هدایت همه انسان‌ها (در همه جوامع و تا روز قیامت) نازل شده، پس چرا متن آن چنان آشفته و پریشان و مبهم و مُغلق است که اُمت اسلام را به هزار فرقه تبدیل کرده که هر کدام دیگری را به نفهمیدن قرآن متهم می‌کنند؟ اگر قرآن کلام خدا و برای هدایت بشر بود، متن آن می‌بایستی به معنای واقعی کلمه فصیح و بلیغ (یعنی: واضح و شفاف و رسا و گویا) می‌بود، اما این طور نیست. حالا شما در چنین وضعی به من می‌گویید: اگر باورت نمی‌شود که قرآن کلام خداست، یک سوره مثل آن بیاور که به لحاظ فصاحت و بلاغت قابل رقابت با آن باشد؟

۲) بیایید فرض کنیم قرآن به لحاظ فصاحت و بلاغت، شاهکاری بی نظیر است و حتی از این هم فراتر رویم و فرض کنیم که فصاحت و بلاغت آن در چنان اوجی است که هیچ‌کس نمی‌تواند مثل آن را بیاورد (از این بیشتر نمی‌توانم به حریف امتیاز بدهم). بسیار خوب، اما **یک سؤال مهم:** اشکالات علمی و عقلی و اخلاقی آن چه می‌شود؟ من به عنوان یک غیرمسلمان منتقد برای مثال معتقدم متن قرآن به شدت مردسالارانه و زن‌ستیز است و همین مانع از آن می‌شود که این متن را کلام خدا برای هدایت انسان‌ها بدانم. آنگاه شما به من می‌گویید: در عوض فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز دارد؟! آخر فصاحت و بلاغتِ اعجاز‌آمیز به چه دردی می‌خورد وقتی محتوایش غیرعقلانی و غیراخلاقی است و برای مثال زن را در حدّ یک کالای جنسی و ابزار فرزندآوری برای مرد می‌داند (آل عمران / ۱۴ + بقره / ۲۲۲) و به مرد فرمان کتک زدن همسرش را می‌دهد (نساء / ۲۴)؟ گیرم که فصاحت بلاغت‌اش حیرت‌انگیز است، اما وقتی می‌بینم پر از تناقض‌گویی است، آن فصاحت و بلاغتِ به اصطلاح حیرت‌انگیز به چه دردی می‌خورد؟ (به عنوان یک نمونه از میان دهها نمونه دیگر: نساء / ۳ در تعارض آشکار با نساء / ۱۲۹ است و توجیهاات مفسران مبنی بر این که معنای عدالت در دو آیه یکی

نیست، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه مشکلات دیگری به وجود می‌آورد. در این مورد حاضر منظره کنم).

فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز قرآن به چه درد می‌خورد وقتی می‌بینم شراب و قمار را به طور مطلق (آن‌هم با توجیهی نامعقول و غیرمنطقی) حرام اعلام می‌کند، ولی در برابر کودک‌همسری رایج در جامعه (که ظلمی فاحش و بلکه جنایتی آشکار در حق دختران خردسال است) نه تنها هیچ موضعی نمی‌گیرد، بلکه تلویحاً آن را تأیید می‌کند (طلاق / ۴). در سرتاسر قرآن حتی یک آیه (و در میان هزاران حدیث، حتی یک مورد) دیده نمی‌شود که این ظلم و جنایت آشکار را که در جامعه رواج داشته نهی کند، اما در عوض تا دلتان بخواهد آیات لغو و بیهوده در قرآن یافت می‌شود (مانند نور / ۶۱ که واقعاً لغو و بیهوده بودنش آدمی را به حیرت می‌اندازد).

باز هم کلام طولانی شد و مجبورم سخن را در اینجا به پایان برم. تا اینجا دو استدلال شما را نقد زدم و استدلال سوم (به قول خودتان برهان ریاضی) را در قسمت بعد به نقد می‌کشم، هر چند با نقدهایی که به دو استدلال شما وارد کردم به گمانم متوجه شده باشید که سومی هم ویران شده و نیازی به نقد ندارد!

با سپاس